

دیدۀ آهوی دشت

(تصحیح و تحلیل یک بیت از دیوان خاقانی)

دکتر علیرضا حاجیان نژاد

استادیار دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران

(از ص ۹۷ تا ۱۱۶)

چکیده:

افضل الدین بدیل ابراهیم بن علی معروف به خاقانی شروانی نویسنده و شاعر بزرگ قرن ششم، جزء بزرگترین قصیده سرایان زبان و ادبیات فارسی است که به زبان عربی نیز شعر گفته است. عمده شهرت خاقانی به خاطر قصاید پرهیمنه و مطمئن اوست که به زبان دشوار و صور خیال عالی و دور از ذهن سروده شده است. تسلط شاعر بر دانشهای زمان خود و اشرافش بر احادیث و علوم اسلامی و نسطوری و اساطیر و تلمیحات سامی، ایرانی، عبری و... درک شعر او را دشوار کرده است.

دیوان خاقانی چند نوبت تصحیح و چاپ شده است ولی به خاطر عدم اصالت نسخه و بدخوانی مصححان، فهم شعر شاعر دو چندان مشکل شده است. با وجود مقالات و پایان نامه‌های متعدد در این زمینه همچنان مواردی در دیوان وجود دارد که به تصحیح مجدد با دقت بیشتر نیازمند است. این مقاله به تصحیح و توضیح یکی از آن ابیات پرداخته است. بیت مورد نظر و ابیات قبل و بعد آن جزء زیباترین شعرهای فارسی در توصیف قلم و نوشته‌ها و توقیعات است که برای روشن تر شدن آن، ابیات قبل و بعد آن که همگی به هم مرتبطند شرح و تحلیل شده است.

واژه‌های کلیدی: خاقانی، دیدۀ آهوی دشت، لعاب گاوکوهی، مارکم‌زیان.

مقدمه :

حسان العجم افضل الدین بدیل ابراهیم بن علی، حقایقی، معروف به خاقانی شروانی (۵۹۵-۵۲۹ ه ق) یکی از بزرگترین شاعران ادبیات فارسی است که علاوه بر شعر مجموعه‌ای به نثر با عنوان منشآت نیز از او به یادگار مانده است. ولی عمده شهرت خاقانی مدیون شاعری و بیشتر به خاطر قصایدش است.

شیوه دشوار و مطمئن و پر هیمنه و خیال دور پرواز شاعر بویژه در قصاید باعث شده معانی ساده در پرده الفاظ رخ پوشیده و دریافتن آن دشوار شود. علاوه بر این خاقانی در اشعار خود معانی دور از ذهن و اندیشه‌ها و خیالات عمیق را نیز در بند الفاظ کشیده به رشته نظم در آورده است.

دیریابی و مستوری معنا و خیال باریک و لفظ فخیم و دشوار و تسلط خاقانی بر علوم و فنون زمان و احاطه و اشرافش بر قرآن و احادیث نبوی و فرهنگ و معارف و علوم اسلامی و نسطوری و شعر عرب و فرهنگ عامه و دانشهای زمان خود، چون طب و نجوم و ریاضی و... از او شاعری دیر آشنا ساخته است. از این رو برای حل مشکلات لفظی و معنایی و آشکار کردن عوالم تخیل شاعر، محققان و ادیبان و دانشمندان و علاقمندان به شعر خاقانی پس از دوره حیات او هر یک در حد و وسع خود و فراخور مخاطب و امکانات فراهم آمده کوشیده‌اند از رمز و راز و دنیای تودرتو و متوهم شعر خاقانی پرده بگیرند.

در این مقاله هم با استعانت از پژوهش‌های گذشته استادان و محققان تلاش می‌شود مشکل لفظی و معنایی یک بیت از ابیات قصیده معروف و غزای خاقانی که بیشتر ناشی از غلط خوانی نسخه که آن منجر به چاپ غلط و دشواری فهم بیت مذکور شده است، تحلیل شود.

قصیده مورد نظر در مدح شروانشاه جلال الدین ابوالمظفر اخستان بن منوچهر با مطلع زیر سروده شده است:

صبح خیزان کاستین بر آسمان افشانده‌اند

پای کوبان دست همّت بر جهان افشانده‌اند

این قصیده در صفحات ۱۰۷ تا ۱۱۱ دیوان به تصحیح مرحوم دکتر ضیاء الدّین

سجادی آمده و ۱۰۶ بیت و سه مطلع دارد. و بر وزن فاعلاتن، فاعلاتن، فاعلاتن،

فاعلن در بحر رمل مثنی‌م محذوف سروده شده است.

خاقانی در قصیده مذکور با توصیف صبح و باده صبح و کیفیت باده گساری و

جایگاه آن در بزم و وصف آلات موسیقی و آتش به مدح ممدوح گریز زده و در

مطلع سوّم نوروز و بهار را توصیف کرده سپس دوباره به مدح ممدوح پرداخته

است. نخست ما برای روشن شدن بیت مورد نظر چند بیت پیش از آن را که همگی

با هم وصف نوشته‌ها و توقیعات و امان نامه‌ها و... ممدوح است آورده مختصراً

توضیح می‌دهیم تا به کمک آنها وارد فضای ذهنی شاعر در بیت مورد نظر شویم.

کوکب دُری است یا دُرّ دری کز هر دری دست و کلکش گاه توقیع از بنان افشانده‌اند

پنج شاخ دست رادش کز صنوبر رسته‌اند بر جهان صد نور از شاخ امان افشانده‌اند

تا قلم را مار گنج پادشاهی کرده‌اند از دهان مار، گنج شایگان افشانده‌اند

با اقتباس از آیه ۳۵ سوره نور شاعر در بیت نخست واژگان زبان فارسی را که

برای نوشتن متن توقیع و... در خدمت ممدوح قرار گرفته است دُرّ تلقی کرد (=

تشبیه) و با استفاده از صنعت تجاهل العارف بین کلمات دُرّسان توقیع ممدوح و

کوکب دُری تجاهل کرده که تمایز بین آنها دشوار می‌نماید. این واژگان ستاره مانند و

درخشان نورانی از دست و کلک ممدوح هنگام توقیع افشانده می‌شوند. بین

افشاندن به معنی پخش کردن که برای کلماتی که از نوک کلک ممدوح بر روی کاغذ

قرار می‌گیرند یا به زعم شاعر افشانده می‌شوند، با کوکب دُری و دُرّ دری در مصراع

نخست ایهام تناسب وجود دارد.

در بیت دوّم شاعر قامت ممدوح را صنوبر تصور کرده (= استعاره مصرّحه) و به

کمک استعاره، این همانی ساخته است. آنگاه انگشتان دست راد ممدوح را به پنج

شاخه‌ای که از آن صنوبر رُسته‌اند، تشبیه کرده که از این پنج شاخه صنوبر (= انگشتان دست راد ممدوح) میوه نوبر و نوراهان بر جهان و مردم جهان افشاند می‌شود. نوبر استعاره مصرّحه است از عطایا و مواهب ممدوح و در اینجا امان نامه‌ای که او در مجلس بزم به عنوان صله به مردم می‌دهد. ترکیب شاخ امان را باید استعاره مصرّحه از دست ممدوح به شمار آورد. بنابراین خطّ امان که باعث ایمنی جان فرد خطاکار یا احتمالاً شاعر شده است، به منزله میوه نوبر درخت صنوبر وجود ممدوح تصوّر شده که بر اهل جهان نثار می‌شود. علاوه بر این شاعر بین صنوبر و صد نوبر جناس به کار برده است.

در بیت سوّم با توجه به این باور قدما که «هر جا گنج است مار است»، افکار و کلمات ممدوح را در ذهن، گنج پادشاهی تصوّر کرده به شکل تشبیه مضمّر. ممدوح را به گنجینه زر مانند کرده است که این گنج زر باید ضرورتاً مار همراهش باشد و ماری که از این گنجینه افکار و اندیشه پاسداری می‌کند و طلسم آن است، قلم است که در بیت مورد نظر به مار تشبیه شده است. تفاوت فاحشی که بین مارِ قلم نگهبان گنج افکار ممدوح با مارِ طلسم و نگهبانِ گنج زر وجود دارد این است که قلم یا مارِ نگهبان گنج افکارِ ممدوح بر خلافِ مارهای معمولی که عادتاً با دهان و دندان‌شان دیگران را نیش می‌زنند و مجروح می‌کنند از دهان این مار (= نوک و فاق قلم) گنج شایگان (= استعاره مصرّحه از واژگان خطّ امان یا خطّ توقیع یا برات صله و...) افشاند می‌شود. بنابراین به زعم شاعر، قلم ممدوح نمی‌نویسد بلکه گنج افشانی می‌کند آن هم گنج شایگان.

مار و اردها به عنوان نگهبان گنج مکرر در دیوان خاقانی آمده است:

دل مرغ سرانداز است از دام نپرهیزد آری دل گنج اندیشه از مار نیندیشد
(خاقانی، ص ۵۰۱ و نیز همان ۳۷۵ و ۳۷۱)

پس از ابیات مذکور که به اجمال نکاتی درباره آنها مطرح شد، بیت زیر آمده

است:

بر لعاب گاو کوهی دیده‌ای آهوی دشت از لعاب زرد مار کم زیان افشانده‌اند مصحح محترم دیوان از مصراع نخست هیچ نسخه بدلی ارائه نکرده است. ولی مصراع دوم براساس نسخه‌ای که با علامت اختصاری (ص) معرفی شده یعنی نسخه‌ای که متعلق به آقای صادق انصاری، ناقص و بدون تاریخ بوده و به زعم مصحح دیوان کتابت در قرن هفتم صورت پذیرفته است و آن شبیه نسخه کتابخانه بریتیش میوزیوم لندن مورخ ۶۶۴ ه.ق. یا قدیمترین نسخه تاریخ دار دیوان خاقانی به حساب آمده است. مصراع دوم چنین ضبط شده است: «از زبان زرد مارِ بی دهان افشانده‌اند».

ضبط متن دیوان که براساس اقدم نسخ بوده است صحیح‌تر، زیباتر و رساتر است. طبق آنچه که در متن دیوان آمده است ترکیب اضافی آهوی دشت، مفعول مستقیم یا صریح فعل متعدی «دیده‌ای» است و ترکیب «لعاب گاو کوهی» مفعول غیر مستقیم یا با واسطه فعل متعدی «دیده‌ای» است که لعاب، متمم و گاو مضاف الیه آن و کوهی صفت نسبی برای گاو است. با این تحلیل نحوی، مصراع اول را باید اینچنین مرتب کرد بر لعاب گاو کوهی آهوی دشت را دیده‌ای.

فعل مصراع دوم «افشانده‌اند» هم متعدی است فاعل آن ضمیر متصل فاعلی «اند» و مفعولش را باید «آن را» به حساب آورد که همان «آهوی دشت» است. فعل مذکور علاوه بر متعدی بودن نیاز به متمم اجباری یا مفعول با واسطه دارد که همان حرف اضافه «بر» و متممش است. یعنی «افشاندن» معمولاً با حرف اضافه «بر» صرف می‌شود. ولی ترکیب چهار کلمه‌ای «لعاب زرد مار کم زیان» مفعول به واسطه یا متمم اختیاری است که نقش وابسته یا فرعی دارد یعنی می‌توان آن را از جمله حذف کرد، بدون آنکه معنی اصلی جمله دچار آسیب شود و با حرف اضافه «از» جزء ارکان تزئینی به حساب می‌آید که جمله را توسعه بخشیده و معنی را کاملتر می‌کند. مگر اینکه فعل «افشانده‌اند» را از جمله افعالی تلقی کنیم که ضرورتاً با دو حرف اضافه یعنی حرف اضافه «بر» و حرف اضافه «از» صرف می‌شود. ولی غرض

از این نوشته وارد شدن به بحث نحوی و دستوری نیست. صرفاً برای روشن تر شدن نقش کلمات در جمله براساس آنچه در دیوان آمده است این مقدار کفایت می‌کند. مرحوم دهخدا هم در لغت نامه ذیل واژه «دشت» بیت را به همین شکل آورده است.

مرحوم عبدالرسولی که با تشویق بهاءالملک علیرضا قراگوزلو دیوان خاقانی را پیش از دکتر سجّادی تصحیح کرده، با آنکه در مقدمه دیوان صفحات (ص / ی) نوشته است که متن دیوان را با نسخ عدیده و تذکره‌ها مقابله و تصحیح کرده است و هیچ یک از آن عدیده را معرفی نکرده و طبق قرار خود در صفحات مذکور که مقرر کرده نسخه بدلها را در متن بین دو هلال قرار دهد، ظاهراً در بیت و ابیات مذکور در نسخ مورد نظر هیچ ضبط دیگری نداشته است، جز اینکه موصوف و صفت مقلوب «زرد مار کم زیان» در این تصحیح به شکل اصلی موصوف و صفت یعنی «مارِ زرد کم زیان» آمده است. علاوه بر این از سه نسخه‌ای که ملک الشعراء بهار و نسخه صادق انصاری و نسخه خلاصه الافکار تقی الدین کاشی - که نسخه اخیر هم متعلق به آقای انصاری بوده است - در ضبط بهتر بیت کمکی نکرده است. با همه تفصیل جز تفاوت اندکی که مذکور شد ضبط مرحوم سجّادی در مصراع دوم اصیل است و ایرادی بر آن وارد نیست.

آقای دکتر میر جلال الدین کزازی هم که اشعار دیوان خاقانی را همراه با گزارش دشواریهای آن چاپ کرده و ابیات و تعابیر پیچیده دیوان را براساس واژه‌شناسی و بیان نکات ادبی - و هنری چاپ کرده است، ضبط دکتر سجّادی را پسندیده و بدون هیچ تغییری در متن و گزارش دشواریها آورده و متذکر شده است که بیت مذکور از ابیات معلق دیوان خاقانی است.

پیچیدگی که به نظر استاد محترم آقای کزازی رسیده احتمالاً ناشی از تأیید ضبط دکتر سجّادی است، چنانکه در بخش تحلیل نحوی خیلی مختصر متذکر شدیم. ولی با تردید در صحّت ضبط نسخه مذکور و توجه به ضبط درست و دقیق یعنی

دیده آهوی دشت چنانکه در صفحه هفتاد نسخه اساس تصحیح دکتر سجّادی آمده است، بیت مذکور با توجه به ابیات قبل و بعد قصیده یکی از ابیات بسیار زیبا و دلنشین این قصیده بلکه شعر خاقانی خواهد بود.

اساس کار دکتر سجّادی در تصحیح دیوان، نسخه‌ای با علامت اختصاری «ل» بوده است که در صفحات شصت و هفت و شصت و هشت مقدمه آن را متعلق به کتابخانه بریتیش میوزیوم لندن معرفی کرده و آن را عاجلاً قدیم‌ترین نسخه تاریخ‌دار از دیوان خاقانی محسوب کرده که تاریخ آن در حاشیه ورق ۱۱۲ و ورق آخر ۶۶۴ هجری قمری ذکر کرده است. براین اساس اگر وفات خاقانی را سال ۵۹۵ بپذیریم این نسخه حدود هفتاد و یک سال پس از مرگ شاعر تحریر شده است و در عین حال به نظر مصحح دیوان کاملترین نسخه هاست. عکس و میکروفیلم نسخه مذکور در کتابخانه ملی نگهداری می‌شود ولی مصحح محترم در دیوان خاقانی شماره آن را ذکر نکرده است.

نشان دقیق این نسخه در فهرست نسخه‌های عکسی کتابخانه ملی به کوشش عبدالله انوار، مستخرج از صفحات ۲۶۹ تا ۲۸۱ دفتر دوم نشریه کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران چاپ ۱۳۴۱ به شکل زیر آمده است.

دیوان خاقانی، از موزه بریتانیا ORO ۷۹۴۲ (مورخ ۶۶۴) شماره (۱۱۹) کتابخانه ملی، اصالت نسخه «ط» یعنی چاپ عبدالرسولی هم مورد تردید است با توجه به غزل ص ۶۲۴ چاپ سجّادی و ص ۷۹۵ چاپ عبدالرسولی با مطلع:
کشد مو بر تن نخجیر تیر از شوق پیکانش به دل چون رنگ بر گل می‌رود زخم نمایانش
که مصراع نخست بیت مذکور مصراع نخست قصیده‌ای از اسیر شهرستانی شاعر دوره صفوی است و مصراع دوم بیت مورد نظر هم مصراع چهارم همان قصیده است. (علیزاده، ۱۳۷۸، ص ۸) همین غزل مجعول باعث شد که علی دشتی مشابَهتی بین خاقانی و غزل سرایان خراسان چون شهید، رودکی و... نیابد و این غزل را شبیه شعر شاعران سبک هندی به شمار آورده و خاقانی را مبدأ پیدایش

سبک هندی بداند. (دشنی، ۱۳۶۴، صص ۶۲-۶۴) غزل مذکور در چاپ انتشارات نگاه مطابق نسخه خطی ۷۶۳ ص ۳۸۸ غزل ۲۰۵ نیز آمده است.

مصحح دیوان مرحوم سجّادی املاء «دیده» را فعل دوم شخص مفرد ماضی نقلی قرائت و سپس قرائت مذکور را ضبط کرده است، حال آنکه در رسم الخط نسخه‌های خطی این ساخت فعل را به شکل امروزی با کرسی «الف» و «ی» یعنی «ای» نوشته‌اند در نسخه‌های خطی حتی «یی» را متمایز می‌نوشتند تا با «ی» یا «ای» خلط نشود.

از طرفی باید گفت ساخت فعل ماضی نقلی در زبان فارسی دری از آغاز تاکنون تغییری نکرده است (خانلری ۱۳۶۸، ج ۲، ص ۲۵۰) اگرچه استعمال فعل ماضی نقلی به نسبت افعال دیگر در متون و نظم و نثر کمتر است و در آن میان استعمال ساخت دوم شخص مفرد ماضی نقلی بسیار نادر است. برای مثال از ۵۸ مورد مثال در کتاب تاریخ زبان فارسی در خصوص چگونگی استعمال فعل ماضی نقلی به شکل پیشوندی، ساده، حذف جزئی از آن و... به غیر از کارکرد بلاغی و به قول ملک الشعراء بهار فعل نیشابوری تنها عبارت «هیچ نجیب خریده‌ای از فلان مرد؟ گفت: خریده‌ام.» که از کیمیای سعادت صفحه ۵۴۶ آمده، الباقی اکثراً سوم شخص مفرد یا جمع هستند.

تحلیل بیت:

در آغاز باید گفت خاقانی به گوزن، اشکش، تریاق چشم گوزن، لعاب گوزن و هوهوی گوزن علاقمند بوده و اینها از مضامین مورد توجه خاقانی است. (معدن کن،

بزم، دبیرنه ص ۲۵۸)

دکتر سجّادی در فرهنگ اصطلاحات و لغات در معنی ترکیب «لعاب گاو کوهی» نخست توضیح برهان قاطع را آورده «لیزابه و آب دهان گوزن (= گاو کوهی) خاقانی به لعاب گوزن بیشتر از جهت سفیدی و روشنی نظر دارد و آن را به این معنی در شعر

می‌آورد.» نویسنده به بیت مورد نظر استناد کرده و اضافه می‌کند: چون لعاب گاو کوهی روشنی و شفافیت دارد، از آن برف و شبنم را کنایه گرفته‌اند (برهان) و در شعر خاقانی این معنی نیز ممکن است و هم چنین معنی روشنی آفتاب و برق را کنایه گرفته‌اند. (برهان) برای این معنی بیت زیر را شاهد آورده است.

برکوه چون لعاب گوزن اوفتد به صبح هویی گوزن وار به صحرا برآورم
(خاقانی، ص ۲۴۳)

و در بیت دیگری که در ضمن هجو رشیدالدین وطواط صفحه ۹۱۹ آورده است موی رشید را در سپیدی به لعاب گوزن تشبیه کرده است. در ادامه به استناد برهان قاطع اضافه شده است: «از لعاب گوزن (= گاو کوهی) برای سفیدی و شفافیت کاغذ استفاده می‌کرده‌اند به این جهت «لعاب گاو» کنایه از کاغذ سفید در فرهنگها آمده اینکه چگونه لعاب گوزن را می‌گرفتند تا در سفیدی کاغذ به کار برند، بگذریم، توجیهی ندارد چون در شاهد مثال یعنی بیت زیر:

گو زلف تیغ تیز زهره شیران نگر آنکه لعاب گوزن در طرسان دیده نیست
(خاقانی، ص ۵۲۲)

هم نمی‌شود دریافت که به کمک لعاب گوزن کاغذ را چگونه شفاف می‌کرده‌اند. ولی در همه شاهد مثالهای مذکور سپیدی و روشنی وجه مشترک است.

دکتر عفیفی هم در فرهنگنامه شعری لعاب گاو کوهی را با همین شاهد مثال یعنی شعر مذکور خاقانی کنایه از کاغذ سفید دانسته است. ولی از نظر تقسیمات بلاغی باید گفت از سر تسامح به آن کنایه اطلاق کرده است، حال آنکه اگر دقیقتر تأمل کنیم در می‌یابیم که در نظر شاعر یک تشبیه یا یک مجاز با علاقه مشابهت وجود داشته است که مشبه (= کاغذ) حذف شده و مشبّه به (= لعاب گاو کوهی) آمده است. و ترکیب دیده‌آهوی دشت که توضیح داده خواهد شد از ملایمات مشبّه است که استعاره را می‌پرورد و در این صورت ترکیب لعاب گاو کوهی استعاره مصرّحه تحقیقیه است. قرینه صارفه هم در همین ترکیب ملحوظ است چون بر

لعاب گاو کوهی دیده آهوی دشت قرار نمی‌گیرد.

دیده آهوی دشت:

دیده در معنی اسمی خود یعنی، چشم و عین به کار رفته است و مضاف هست برای آهوی دشت و از نظر دستوری مفعول فعل افشاندن است نه اینکه خود فعل باشد و ترکیب اضافی آهوی دشت مفعول آن. خاقانی در چند جای دیگر هم «دیده» را در معنی اسمی خود به کار برده است.

از نوحه جغد الحق مائیم به دردسر از دیده گلابی کن دردسر ما بنشان
(خاقانی، ۳۵۸ و نیز ص ۱۵۶)

آهو: غزال، طبی، غزاله به جهت برخورداری از ظرافتهای خاصی که خداوند در خلقت به آن عطا کرده است، مورد توجه ادیبان و شاعران بوده و در شعر فارسی با صفات زیر توصیف شده است. تاختن آهو:

چپ و راست گفتی ک جادو شده است به آورد تا زنده آهو شده است
(فردوسی، ج ۲، ص ۵۴)

خرامان و گرازان رفتن:

آهو همی گرازد گردن همی فرازد گه سوی دشت تازد گه سوی صحرا
(کسائی، ص ۶۶ و فردوسی ج ۲، ص ۷۷)

سیرین آهو:

در پوست آهو چنبرش آهو سیرینی همبرش وز گور و آهو در برش صید آشکارا ریخته
(خاقانی، ص ۳۷۸)

چشم آهو:

بزن ای ترک آهو چشم آهو از سر تیری که باغ و راغ و کوه و دشت پر ماه است و پر شعری
(منوچهری ص ۱۲۳)

ناحفاظی را چو سگ تاختند از پیش در آنگهی با یار آهو چشم بر برتر نهند
(سنایی دیوان، ص ۱۸۲)

و از همه اینها بیشتر سیاهی چشم مراد است که در ادبیات فارسی به شکل
چشم شهلا یعنی چشم سیه فام یا نرگس شهلا اراده می شود. خاقانی به شهلا بودن
چشم هم توجه داشته است.

الحق نهنگ هندوی دریا نمای از نیکویی صحنش چو آب لولویی از چشم شهلا ریخته
(خاقانی، ص ۳۸۱ و نیز ص ۵۳۵)

چشم شهلا در زیباشناسی کهن و شعر کلاسیک فارسی مطلوب و مورد توجه
بوده است. چشم آهو علاوه بر آنکه به سیاهی موصوف است در انتهای کناره پایین
چشم رشته باریک سیاهی در امتداد صورت خیلی باریک ادامه می باید که چشم
سرمه کشیده معشوق را به خاطر می آورد. در شعر معروف حافظ «چشم جادوی تو
خود عین سواد سحر است»؛ افزون بر ظرافتهای حافظانه سیاهی هم مورد نظر
است.

چشم آهو یا چشم شهلا یا نرگس شهلا احتمالاً در برابر چشم گربه که خاقانی و
نظامی به کار برده اند قرار می گیرد.

گربه موش گون بسی دیدی این یکی موش گربه چشم ببین
(کشتن بهرام چوبنه ۱۱۸۲)

دگر ره یکی روسی گربه چشم چو شیران به ابرو در آورده خشم
(نظامی شرفنامه، ص ۴۵۴)

آهو معمولاً در دشتهای سرسبز و گاهی دشتهای پیوسته به تپه ماهورهای کم
ارتفاع و خوش آب و هوا زندگی می کند از این رو بین آهو و دشت تناسب وجود
دارد.

ببایست بر کوه آتش گذشت به من زار بگریست آهو به دشت
(سپاه سپردن سیاوش به بهرام / ۲۳۳)

- هر آهوئی و دشتی هر شیر و مرغزاری (کاتبی، منقول از لغت نامه ذیل دشت) با مقدمات بالا باید گفت ترکیب «دیده آهوی دشت» استعاره از نوع مصرحه تحقیقیه از کلمات سیاه‌رنگ نوشته بر صحن کاغذ است که مشبه آن حذف شده و مشبه به باقی مانده است. قرینه استعاره می‌تواند واژه «افشاندۀ اند» باشد چون در حقیقت دیده آهوی دشت را بر لعاب گاو کوهی نمی‌افشانند. شاعر از ملایمات طرفین استعاره «لعاب گاو کوهی» را که خود چنانکه گذشت استعاره از کاغذ بود، آورده است که ذهن خواننده متوجه معنی استعاری ترکیب شود. بنابراین آهوی دشت، دست خامه ورنویسنده چنانکه در گزارش اشعار خاقانی آمده است، نمی‌تواند باشد. دیده آهوی دشت در معنی سیاهی با گاو کوهی و تریاق چشم گاو کوهی که در شعر خاقانی مورد توجه است، تناسب دارد و همچنین با قسمت بریدگی سر قلم که مانند چشم است.

لعاب زرد مار کم زبان:

لعاب: معنی حقیقی این کلمه چنانکه در فرهنگها آمده، بزاق و آب دهن است. ولی در اینجا لعاب زرد مار یعنی آب دهان مار زرد که مار زرد خود استعاره از قلم است و لعاب، مُرکب است. کلمه لعاب را در معنی مرکب و جوهر قلم، خاقانی و پیش از او مسعود سعد سلمان به کار برده است. مسعود سعد در قصیده‌ای که در لغز قلم ساخته، در وصف آن گفته است:

راست بر ره چگونه تیز رود وز لعابش چرا خبر باشد

(مسعود سعد سلمان، دیوان، ص ۱۱۹)

مار زرینش نوش مهره دهد چون عبیرین لعاب می‌چکدش

(خاقانی، ص ۸۹۳)

خاقانی در جای دیگر سر کلک خود را زبان مار شمرده است.

زبان مار من اعنی سر کلک کزو شد مهره حکمت معین

(خاقانی، ص ۳۱۸)

هم او در مرثیه فرزندش برای قلم، صفت غالبه خور آورده که علاوه بر سیاهی مرکب، معطر بودن آن چنانکه دبیران می‌کرده‌اند هم اراده شده است.

بر دو ابروش کلاه زر شاهانه نهید پس به دستش قلم غالبه خور باز دهید (خاقانی، ص ۱۶۵)

زرد: صفت مقدم مار است (= مار زرد) کلمه مار استعاره مصرّحه است از قلم. کم زبان (= بی زبان) از ملایمات مشبه است و قرینه صارفه، افشاندن دیده آهوی دشت است. چون در عالم حقیقت مار زرد، دیده آهوی دشت را بر لعاب گاوکوهی نمی‌افشاند.

زرد، صفت مار (= قلم) است. حال آنکه عبدالله صیرفی خوشنویس نشان پختگی قلم را آن دانسته که سرخی او به غایت سرخ و سفیدی او به غایت سفید نه در سرخی سیاه رنگ بود و نه در سفیدی زرد گونه... و بیت زیر را در وصف قلم آورده:

در قلم شش سین بود سه زان حسن سه زان قبیح

سرخ و سخت و سنگی و دیگر سبک، سست و سیاه

(مایل هروی، ۱۳۷۲، ص ۱۷، مقدمه)

و خوشنویسان بعدی از انواع قلم واسطی را بهترین و آمویی و مصری را از قلمهای نیک به حساب آورده‌اند و همین بیت یا محتوای آن را تکرار کرده‌اند. (همان، ص ۳۶۵)

چنانکه مشاهده می‌شود صیرفی و دیگران از زردی قلم سخن نگفته‌اند. ولی خاقانی در بیت مذکور قلم را زرد رنگ و گاهی در دیوان با صفت زرّین توصیف کرده است.

زرد که صفت مار (= قلم) است به این دلیل آمده است که از منظر خوشنویسان نی یا کلک خوب زرد رنگ بوده است و برای همین صفت زرّین برای آن در شعر فارسی بویژه در دیوان خاقانی آمده است.

مار زرینش نوش مهره دهد چون عبیرین لعاب می چکدش
 (خاقانی، ص ۸۹۳ و ص ۹۰۷)
 خاقانی مار و افعی را استعاره از نای به معنی ساز هم به کار برده است. ولی آنجا که خاقانی از نای، ساز معروف را اراده می کند رنگش سیاه است. و صفت زیان بریده و شکم سوراخ برای آن به کار می برد (معدن کن، بزم دبرینه، صص ۲۴۸-۹)
 کم زیان: به معنی بی زیان است چنانکه در مثالهای زیر «کم» به معنی «بی» آمده است.

و هرگاه متقی در کارهای این جهان فانی و نعیم گذرنده تأملی کند هر آینه مقابح آن را به نظر بصیرت ببیند و همّت بر کم آزاری و پیراستن راه عقبی مقصور شود.
 (کلبه ص ۵۲)

باز گشتم اسیر قلعه نای سود کم کرد با قضا حذرم
 (مسعود سعد، ص ۳۳۱)
 بس کم آزم نپندارم که تو مهر بر چون من کم آزاری نهی
 (خاقانی، ص ۶۷۴)

بنابراین مار استعاره از قلم ممدوح است که تویع می کند و نامه و امان نامه می نویسد و زرد و کم زیان از صفات آن به حساب می آیند و مفاد بیت چنین است: ممدوح با قلم زرد رنگی چون ماری بی زیان، بر صفحه کاغذ که مانند لعاب گوزن، سفید و درخشان است، واژگان سیاهی مانند چشمان آهو می نویسد یا تویع می کند.

اینک ابیات بعدی را که از نظر معنی و تخیل ادامه بیت مورد نظر است، مختصر تحلیل می کنیم.

ترجمان یوسف غیبی است آن مصری قلم

کآب نیل از تارک آن ترجمان افشاندند

ترجمان به معنی گزارشگر و گزارنده است. یوسف غیبی: استعاره مصرّحه از دل

و جان شاعر و یا معانی در دل شاعر که در تخیل به زبان دیگری است و قلم آن را برای ما می‌گذارد. این تصوّر را مصری و کنعانی بودن یوسف تقویت می‌کند، یعنی ترجمان نیز خود از جایی دیگر است که با زبان دل آشنا و همراز است. برای همین شاعر گزارشگری از سرزمین مصر یعنی قلم مصری را برگزیده تا برای ما ترجمانی کند و چنانکه گذشت از منظر خوشنویسان قلم مصری از انواع قلمهای نیک بوده است. ترکیب موصوف و صفت نسبی «قلم مصری» نهاد جمله و قرینه مصارفه است.

آب نیل: در مصراع دوم استعاره مصرّحه از مُرکّب است که از تارک قلم یا زبان و فاقِ قلم بر روی صفحه کاغذ افشاندۀ می‌شود. قرینه صارفه تارک آن ترجمان (= قلم) است. و ترجمان، در معنی فاعلی خود یعنی مترجم به کار رفته است. گویی آن دم کز چه مغرب ره مشرق نوشت

میغ بر مهر و زحل بر زیرقان افشاندۀ اند

نهاد جمله همان قلم مصری در بیت بالاست نه مهر چنانکه در گزارش دیوان خاقانی تصوّر شده است ولی در ذهن شاعر تشبیهی به شکل مضمّر صورت گرفته یعنی شاعر، قلم مصری را به خورشید مانند کرده آنگاه رفتار خورشید را یعنی از چاه مغرب برآمدن و راه مشرق را نوشتن آورده است.

چاه مغرب: در عین حال که خود تشبیهی مستقل است از نوع تشبیه بلیغ یعنی مغرب و غروبگاه خورشید به چاه از نظر تاریکی و سیاهی مانده شده، اشاره‌ای هم دارد به آیه شریفه ۱۸ سوره کهف: «حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ الشَّمْسُ وَجْدَهَا تَعْرُبُ فِي عَيْنٍ حَمِئَةٍ...».

ولی مجموعاً استعاره مصرّحه است از دوات خوشنویسان و کاتبان و راه مشرق کنایه است از بیرون آمدن قلم از محفظه تنگ و تاریک دوات یا در ذهن شاعر همان چاه مغرب، چون قلم برای نوشتن باید به جوهر آغشته شود یعنی در چاه مغرب فرو رود و آنگاه از آن چاه (= دوات) طلوع کند (= برآید، بیرون بیاید) تا راه مشرق

یعنی مسیر دوات تا عرصه کاغذ را در نوردد و آنچه در شرح گزارش دشواریهای دیوان خاقانی آمده و تصوّر شده که ایمایی است از دمیدن خورشید و آشکار شدن آن چندان درست نمی‌نماید. مشرق هم عرصه کاغذ است و در ذهن شاعر چنین تصوّر شده است که وقتی خورشید قلم در چاه مغرب دوات فرو می‌رود، باید مسیری را در نوردد آنگاه به مشرق برسد و در آنجا طلوع کند. گویا برآمدن قلم از دوات را طلوع تصوّر نکرده بلکه ظهور آن را در عرصه کاغذ در دست کاتب و نویسنده طلوع شمرده و استعاره مار زرد که قلم باشد خورشید زرد رنگ را که در عرصه آسمان طلوع می‌کند، تداعی کرده است.

میغ: استعاره مصرّحه از مرکّب و مهر: استعاره مصرّحه از کاغذ است.

خاقانی به این چند استعاره در توصیف نوشتن قلم بر کاغذ اکتفا نکرده است و همین معنی را دوباره با دو استعاره دیگر بیان کرده است. یعنی زُحَل و زِبْرِقان: زُحَل استعاره مصرّحه از مرکّب است چون زُحَل یا کیوان را با کنایاتی چون هندوی فلک، هندوی پیر، هندوی چرخ، هندوی سپهر، هندوی گردون، هندوی گنبد گردون و... در ادبیات فارسی می‌شناسند (لغت نامه ذیل زُحَل) و از طرفی خود واژه هندو کنایه از سیاهی است و ابوریحان بیرونی در انتساب رنگها رنگ سیاه را به زحل نسبت داده است (بیرونی ص ۳۶۷).

زِبْرِقان: به معنی بدر یا ماه تمام و پُر است و گاهی ماه شب پانزدهم از آن اراده کرده‌اند (لغت نامه) که سفیدی و روشنی، ویژگی بارز و ممتاز آن است، در برابر زُحَل که سیاه تصوّر می‌شده است، یعنی برابر میغ و مهر و مشرق و مغرب و در اینجا استعاره مصرّحه است از کاغذ سفید که مرکّب یا زُحَل بر آن می‌افشانند و جزء اخیر قرینه صارفه است. چاه و زِبْرِقان هم اشاره‌ای به تصوّر گذشتگان از منازل ماه در آسمان دارد که تصور می‌کردند ۲۸ چاه در آسمان است که ماه از هلال تا محاق هر شب در یکی از آنهاست ابوریحان بیرونی در کتاب التّفهیم بیست و هشت منزل قمر را از صفحه ۱۰۸ تا صفحه ۱۱۳ به ترتیب برشمرده است.

چون ز تاریکی به بُلغار آمد و قُنْدُز فشانَد اهل بابل بر رهش نُزل گران افشاندند
مانند ابیات پیشین در این بیت هم نهاد جمله قلم مصری است و تاریکی کنایه
است از مرگب و تاریکی محفظهٔ دوات که به خاطر رنگ تیره جوهر و خردی فضا
تاریک دانسته شده است.

بُلغار: نام شهری در اطراف رود دانوب و ولگا و قومی از نژاد ترک ساکن آسیای
مرکزی است (مصاحب، ۱۳۴۵) در ادبیات فارسی زیبارویان بلغار چون ترکان
شهره‌اند و معمولاً در برابر زنگی و حبشی به معنی سیاه قرار می‌گیرند چنانکه در
شعر معروف منوچهری در وصف شب:

به کردار زنی زنگ که هر شب بزاید کودک بلغاری آن زن
(منوچهری، ۱۳۷۰، ص ۸۶)

در شعر مورد نظر بُلغار: استعاره مصرّحه است از کاغذ و سفیدی آن.
قُنْدُز: نام جانوری است که از پوستش برای پوستین و کلاه استفاده می‌شده است
و در ادبیات فارسی بیشتر کنایه از تیرگی و سیاهی شب است، چنانکه قَاقِم کنایه
است از روز (لغت‌نامه).

خاقانی در برابر قُنْدُز شب از فَنک پوشی صبح یاد کرده است:
صبح فنک پوش را ابر زره زد قبا بُرده کلاه زرش قُنْدُز شب را زتاب
(خاقانی، ص ۴۵)

در بیت مورد نظر قُنْدُز با توجّه به تیرگی و سیاهی استعاره مصرّحه است از
مرگب کاتب یا ممدوح.

بابل: که ذکر آن در روایات اسلامی بسیار آمده است شهری بوده (یا به زعم
خواند میر به نقل از لغت نامهٔ دهخدا کوهی) که هاروت و ماروت در آن به بنی
اسرائیل سحر تعلیم می‌دادند (مصاحب ۱۳۴۵) نام این دو فرشته در آیهٔ ۱۰۲ و
۱۰۳ سورهٔ بقره آمده است و در قصص قرآن برگرفته از تفسیر ابوبکر عتیق نیشابوری
صفحه ۱۶ و ۱۷ قصهٔ آن را آورده است. بنابراین اهل بابل کنایه از ساحران است و

ضمیر «ش» در رهش به قلم بر می‌گردد یعنی ساحران در راه قلم شاعر یا قلم ممدوح نزل گران (= هدیه و نثار گرانها، چشمگیر) شاه باشی در خور نثار کرده‌اند. زیبایی سخن خاقانی با توجه به حدیث معروف نبوی: إِنَّ مِنَ الْبَيَانِ لَسِحْرًا وَإِنَّ مِنَ الشَّعْرِ لِحِكْمَهُ» افزون بلکه دو چندان می‌شود، چون چنانکه گذشت سرزمین بابل خاستگاه سحر و سحرآموزی و ساحران است حال قلم شاعر آنقدر سحرآفرین و سحر است (که این سحرکاری که من می‌کنم ص ۹۲۶) که سحرش (= شعرش) برای اهل بابل که سحرآموز و سحر آموخته آن هم از مریمان و استادان اصلی سحر و ساحری یعنی هاروت و ماروت فرشته هستند هم شگفتی آفرین است که در راه آن یعنی در برابر شعر و نوشته‌اش نثار سنگینی می‌افشانند.

نتیجه:

دیوان خاقانی را علی عبدالرسولی و ضیاءالدین سجادی و... تصحیح کرده‌اند با آنکه هر دو مصحح اظهار داشته‌اند که تصحیح‌حشان براساس نسخه کهن بوده ولی بیتی از اسیر شهرستانی شاعر دوره صفوی در دیوان خاقانی راه یافته که حاکی از عدم اصالت نسخه‌ها است علاوه بر آن مصححان در خواندن و چاپ برخی ابیات دیگر نیز دچار سهو شده‌اند. این مقاله به تصحیح و تحلیل یکی از آن موارد پرداخته است.

منابع:

- ۱- قرآن کریم
- ۲- انوار، عبدالله: فهرست نسخه‌های عکس کتابخانه ملی مستخرج از صفحات ۲۶۹ تا ۲۸۱، دفتر دوم نشریه کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، چاپخانه دانشگاه تهران، ۱۳۴۱.
- ۳- بیرونی، ابوریحان، التّفهیم لاوائل الصّناعه التّنجیم، با تجدید نظر و تعلیقات و مقدمه تازه به خامه استاد جلال الدین همائی، انجمن آثار ملی بی تا؟
- ۴- خاقانی شروانی: دیوان، با مقابله قدیم‌ترین نسخ و تصحیح و مقدمه و تعلیقات، به

- کوشش دکتر ضیاءالدین سجّادی، انتشارات زوّار، چاپ سوّم با تصحیح مجدّد، ۱۳۶۸.
- ۵- خاقانی شروانی: دیوان حسان العجم افضل الدّین ابراهیم بن علی، به تصحیح و تحشیه و تعلیقات، علی عبدالرّسولی، شرکت چاپخانه سعادت، ۱۳۱۶.
- ۶- خاقانی شروانی: دیوان، مطابق نسخه خطی ۷۶۳، به اهتمام جهانگیر منصور، انتشارات نگاه، چاپ اول، ۱۳۷۹.
- ۷- خاقانی شروانی: دیوان، ویراسته میر جلال الدّین کزازی، نشر مرکز، چاپ اول، ۱۳۷۵.
- ۸- خاقانی شروانی: دیوان، نسخه عکسی از موزه بریتانیا شماره ۷۹۴۲ ORO (مورخ ۶۶۴) شماره (۱۱۹) کتابخانه ملی.
- ۹- خاقانی شروانی: تحفه العراقین، به اهتمام و تصحیح و حواشی و تعلیقات، دکتر یحیی قریب، شرکت سهامی کتابهای جیبی، چاپ دوم، ۲۵۳۷.
- ۱۰- خانلری، پرویز: تاریخ زبان فارسی، نشر نو، چاپ چهارم، ۱۳۶۹.
- ۱۱- دشتی، علی: خاقانی شاعری دیر آشنا، انتشارات اساطیر، چاپ چهارم، ۱۳۶۴.
- ۱۲- دهخدا، علی اکبر: لغت نامه، مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران، چاپ دوم از دوره جدید، ۱۳۷۷.
- ۱۳- سجّادی، ضیاءالدین، فرهنگ لغات و تعبیرات با شرح اعلام و مشکلات دیوان خاقانی شروانی، انتشارات زوّار، چاپ دوم، ۱۳۸۲.
- ۱۴- سنایی غزنوی: دیوان، با مقدمه و حواشی و فهرست به سعی و اهتمام، مدرس رضوی، استاد دانشگاه کتابخانه سنائی، تاریخ مقدمه، ۱۳۵۴، نوبت چاپ؟.
- ۱۵- صفا، ذبیح الله: تاریخ ادبایت در ایران، جلد دوم (از میانه قرن پنجم تا آغاز قرن هفتم هجری) انتشارات فردوس، چاپ هفتم، ۱۳۶۶.
- ۱۶- عفیفی، رحیم: فرهنگنامه شعری، براساس آثار شاعران قرن سوم تا یازدهم هجری، انتشارات سروش، چاپ دوم، ۱۳۷۶.
- ۱۷- علیزاده، جمشید: ساغری در میان سنگستان، زندگی، اندیشه و شعر خاقانی، نشر مرکز، چاپ اول، ۱۳۷۸.
- ۱۸- فردوسی، ابوالقاسم: شاهنامه، براساس چاپ مسکو، به کوشش دکتر سعید حمیدیان، نشر قطره، چاپ سوم، ۱۳۷۵.
- ۱۹- فضائلی، حبیب الله: تعلیم خط، انتشارات سروش، چاپ هفتم، ۱۳۷۶.
- ۲۰- کزازی، میر جلال الدین، گزارش دشواریهای دیوان خاقانی، بیتها و تعبیرهای پیچیده، واژه‌شناسی، نکته‌های ادبی و هنری، نشر مزک، چاپ اول، ۱۳۷۸.

- ۲۱- کسائی مروزی: زندگی، اندیشه و شعر او، تألیف و تحقیق، دکتر محمد امین ریاحی، انتشارات علمی، چاپ فهم، ۱۳۸۰.
- ۲۲- ماهیار، عباس، شرح مشکلات خاقانی، ثری تا ثریا، ناشر، جام گل، چاپ اول، ۱۳۸۲.
- ۲۳- مایل هروی، نجیب: کتاب آرائی در تمدن اسلامی (مجموعه رسایل در زمینه خوشنویسی و...) به انضمام واژگان نظام کتاب آرای، بنیاد پژوهشهای آستان قدس رضوی، چاپ اول، تابستان ۱۳۷۲.
- ۲۴- مسعود سعد سلمان: دیوان، به تصحیح مرحوم رشید یاسمی، موسسه انتشارات امیر کبیر، چاپ دوم، ۱۳۶۲.
- ۲۵- مصاحب، غلامحسین و دیگران: دایرة المعارف فارسی، جلد اول، انتشارات فرانکلین، چاپ اول، ۱۳۴۵.
- ۲۶- معدن کن، معصومه: بزم دیرینه عروسی، (شرح پانزده قصیده از دیوان خاقانی) مرکز نشر دانشگاهی، چاپ اول، ۱۳۷۲.
- ۲۷- معدن کن، معصومه: نگاهی به دنیای خاقانی، جلد اول، مرکز نشر دانشگاهی، چاپ اول، ۱۳۷۵.
- ۲۸- معدن کن، معصومه: نگاهی به دنیای خاقانی، جلد دوم، مرکز نشر دانشگاهی، چاپ اول، ۱۳۷۷.
- ۲۹- منشی، نصرالله: ترجمه کلیله و دمنه، تصحیح و توضیح، مجتبی مینوی طهرانی، انتشارات امیر کبیر، چاپ نهم، ۱۳۷۰.
- ۳۰- منوچهری دامغانی: دیوان به کوشش دکتر سید محمد دبیر سیاقی، چاپ اول، ۱۳۷۰.
- ۳۱- نظامی گنجوی: سبعة حکیم نظامی گنجوی، به تصحیح و تحشیه شادروان حسن وحید دستگردی، چاپ و انتشارات علمی، چاپ دوم، مهر ۱۳۶۳.
- ۳۲- نیشابوری، ابوبکر: قصص قرآن مجید، برگرفته از تفسیر ابوبکر عتیق نیشابوری، مشهور به سورآبادی، به اهتمام یحیی مهدوی، انتشارات خوارزمی، چاپ دوم، ۱۳۶۵.

**Khaghani Shervani : A Critical
Correction of a Few Verses "Desert Deer Eyes"
Dr. Ali Reza Hajjyan Nezhad
Tehran University**

Khaghani Shervani is one of the greatest authors and poets of the sixth cent. (A.H.) in the Persian literature. He has also written poems in Arabic. Understanding his poetical works is very difficult since he has repeatedly used various knowledge of his time, such as the Islamic concepts and the Holy Hadith, the Iranian and Semitic mythology, etc. His poetical works have been edited and published several times.

In this research, it has been tried to re-edit and re-correct a few verses more profoundly than the previous corrections.

Key words: *Khaghani Shervani, text correction, "Desert Deer Eyes", "Mountain Bull", "Harmless Snake".*